

چهره‌ها و اندیشه‌ها

درآمدی بر زندگی و اندیشه‌ی هفت دانشور

نادر انتخابی



نادر انتخابی

متولد ۱۳۳۵، تهران:

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه پاریس ۱۰؛

فوق لیسانس علوم سیاسی از دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه پاریس ۱۰؛

لیسانس علوم سیاسی از دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛

پژوهشگر و نویسنده

چهره‌ها و اندیشه‌ها

درآمدی بر زندگی و اندیشه‌ی هفت دانشور

ناصر انتظامی



نشر
فتجان

تهران
۱۴۰۰

سرشناسه	انتخابی، نادر، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	چهره‌ها و اندیشه‌ها: درآمدی بر زندگی و اندیشه‌ی هفت دانشور/ نوشته‌ی [صحیح: گردآورنده] نادر انتخابی.
مشخصات نشر	تهران: نشر فنجان، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۲۷۴ ص.: ۱۳/۵ × ۲۰/۵ س.م.
فروست	علوم انسانی. تاریخ اندیشه‌ی غرب.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۹۶۴۲-۵-۳
وضعیت فهرست‌نویسی	فپیا.
یادداشت	کتاب‌نامه: ص. [۲۴۷] ۲۶۰.
موضوع	مقاله‌های فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه‌ها.
موضوع	Persian essays - 20 th century - Collections.
موضوع	فیلسوفان - قرن ۲۰ م. - مقاله‌ها و خطابه‌ها.
موضوع	Philosophers - 20 th century - Addresses, essays, lectures.
رده‌بندی کنگره	PIR ۴۲۸۷
رده‌بندی دیوبی	۸۴۴/۶۲۰۸
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی	۷۳۷۹۳۶۰

نادر انتخایی	نویسنده
حسن کریم زاده	طرح جلد و صفحات استقبال
(بر اساس چهار خودنگاره اثر آنری ماتیس)	
انوشه صادقی آزاد	ناظر فنی
علی سجودی	ناظر چاپ
اول، پاییز ۱۴۰۰	نوبت چاپ
شاد رنگ	چاپ
۱۰۰۰ نسخه	تیراژ
۹۷۸-۶۰۰-۹۹۶۴۲-۵-۳	شابک

تمام حقوق این اثر متعلق به نشر فنجان است و هر گونه استفاده از عناصر صوری و محتوایی آن، کلاً و جزئاً، به هر زبانی و به هر شکلی بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است.



فهرست

تقدیم‌نامه	یازده
پیش‌گفتار	سیزده

۱	۱	انال در پرتو نامه‌های مارک بلوک و لوسین فور
۲	۴۷	مارسل گشه: افول خدایان و ظهور انسان مدرن
۳	۷۵	لئو اشتراوس، فلسفه و سیاست
۴	۱۰۳	برنارد لوئیس و رویارویی تمدن‌ها
۵	۱۵۵	خرد و آزادی در فلسفه‌ی اجتماعی ارنست گلنر
۶	۱۸۳	اریک هابزباوم به روایت اریک هابزباوم

یادداشت‌ها	۲۲۳
کتاب‌نامه	۲۴۵

به مادرم

پیش‌گفتار

این کتاب مجموعه تک‌نگاری‌هایی در بررسی زندگی و اندیشه‌های چند پژوهشگر اروپایی در پهنه‌ی علوم انسانی است. نخستین مقاله‌ی این مجموعه برای نخستین بار انتشار می‌یابد اما مقاله‌های دیگر پیش‌تر در فصل‌نامه‌ی نگاه نو و در کتاب در جست‌وجوی خرد و آزادی: ارج‌نامه‌ی دکتر عزت‌الله فولادوند در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۶ چاپ شده بودند و اینک پس از بازبینی و بازنویسی دیگر بار انتشار می‌یابند. با توجه به دگرگونی‌هایی که در متن مقاله‌ها انجام گرفته، گاه محور بحث مقاله و یا عنوان آن تغییر کرده است. برای نمونه، گفتاری که در نگاه نو در بررسی دیدگاه‌های لئو اشتراوس انتشار یافت، «لئو اشتراوس و نومحافظه‌کاران آمریکایی» نام داشت. آن گفتار در روزگار یکه‌تازی نومحافظه‌کاران در دولت جرج دبلیو. بوش نوشته شده بود و مهر و نشان بحث‌ها و دلمشغولی‌های آن روزگار را بر چهره داشت. مقاله‌ی کنونی بیش‌تر به شرح و توضیح اندیشه‌های لئو اشتراوس می‌پردازد و در پایان سخن به کاربردهای سیاسی آن اندیشه‌ها اشاره دارد. از این‌رو، عنوان مقاله در این کتاب «لئو اشتراوس، فلسفه و سیاست» است. به‌جز لئو اشتراوس که استاد فلسفه بود، دیگر چهره‌های این کتاب به تاریخ و تاریخ‌نگاری در مفهوم گسترده‌ی آن می‌پرداختند. مارک بلوک، لوسین فُور و اریک هابزباوم تاریخ‌نگار حرفه‌ای و

دانشگاهی بودند، برنارد لوئیس استاد تاریخ کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک در دوره‌ی اسلامی بود، ارنست گلنر به جامعه‌شناسی تاریخی تجدد و ناسیونالیسم توجه ویژه‌ای داشت، و مارسل گُشه که یگانه چهره‌ی هنوز در قید حیات این مجموعه است، پژوهش‌های بینارشته‌ای دامن‌گسترده‌ای در عرصه‌هایی چون تاریخ سیاسی دین و تاریخ اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی مدرن انجام داده است. حتا لئو اشتراوس نیز کارشناس تاریخ اندیشه بود. چهره‌های مورد بحث در این کتاب همگی، بیش و کم، در ایران شناخته شده هستند و شماری از آثارشان نیز به فارسی ترجمه شده است. نوشته‌های این مجموعه را باید پیش‌درآمدی سنجشگرانه بر تکاپوهای فکری این پژوهشگران دانست. زمان و محل انتشار مقاله‌ها به شرح زیر است:

۱. «اتال در پرتو نامه‌های مارک بلوک و لوسین فُور» در تابستان ۱۳۹۸ نوشته شده و برای نخستین بار انتشار می‌یابد.

۲. «مارسل گُشه: افول خدایان و ظهور انسان مدرن»، نگاه نو، شماره‌ی ۶۶، مرداد ۱۳۸۴.

۳. «لئو اشتراوس، فلسفه و سیاست (لئو اشتراوس و نومحافظه‌کاران آمریکایی)»، نگاه نو، شماره‌ی ۶۲، مرداد ۱۳۸۳.

۴. «برنارد لوئیس و رویارویی تمدن‌ها»، نگاه نو، شماره‌ی ۱۰۳، پاییز ۱۳۹۳.

۵. «خرد و آزادی در فلسفه‌ی اجتماعی ارنست گلنر»، در جست‌وجوی خرد و

آزادی: ارج‌نامه‌ی دکتر عزت‌الله فولادوند، انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۶.

۶. «اریک هابزباوم به روایت اریک هابزباوم»، نگاه نو، شماره‌ی ۹۵، پاییز ۱۳۹۱.

با سپاس از خانم پروانه شعبانی، مدیر انتشارات مینوی خرد، و آقای علی میرزایی، سردبیر فصل‌نامه‌ی نگاه نو، که با باز نشر این مقاله‌ها در کتاب حاضر موافقت کردند.

انال در پرتو نامه‌های مارک بلوک و لوسین فُور

باید سکوت‌های تاریخ، آن لحظه‌های گنگی و لالی را که تاریخ دیگر هیچ نمی‌گوید، به سخن درآورد. — زول میشله

طرحی نو در نگارش تاریخ: پیکار مشترک با دو رهیافت متفاوت
فرانسوا سیمیان (۱۸۷۳-۱۹۳۵)، اقتصاددان و جامعه‌شناس پیرو امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷)، بر آن بود که تاریخ‌نگاران همواره ستایشگر سه بت سیاست، فرد و رویدادنگاری بوده‌اند (Claire-Jabinet, 2002: 145). آماج سنجشگری سیمیان مکتب «تاریخ‌نگاری روشمند» بود که در دهه‌ی ۱۸۷۰ در فرانسه شکل گرفت و تا نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم همچنان بر تاریخ‌نگاری دانشگاهی این کشور چیره بود. بنیادگذاران این مکتب (گابریل مونو، شارل-ویکتور لانگلوآ و شارل سنیوبوس) به پیروی از لئوپولد فون رانکه (۱۷۹۵-۱۸۸۶)، همتای آلمانی‌شان، که گفته بود وظیفه‌ی تاریخ‌نگار آن است که رویدادهای گذشته را «همان‌گونه که در واقع روی داده‌اند» روایت کند، می‌گفتند تاریخ‌نگار جز سند دست‌مایه‌ی دیگری ندارد و مهم‌ترین وظیفه‌ی او به سخن درآوردن اسناد است. تاریخ‌نگار پس از سنجش اعتبار اسناد باید واقعیت تاریخی را بر بنیاد منابع و مدارک در چارچوب زمان و مکان قرار دهد. به گمان لانگلوآ و سنیوبوس کار تاریخ‌نگار در این‌جا به پایان می‌رسد و جست‌وجوی علّیت و ضرورت در تاریخ بی‌معنی، گمراه‌کننده و سترون است.^۱

در ژانویه ۱۹۲۹ انتشارات ارمان کولن (Armand Colin) نخستین شماره‌ی فصل‌نامه‌ای را به نام انال [= سال‌نمای] تاریخ اجتماعی و اقتصادی منتشر کرد. لوسین فور و مارک بلوک، سردبیران این فصل‌نامه، در یادداشت کوتاهی هدف از انتشار این نشریه را گسست از راه‌ورسم‌های رایج در تاریخ‌نگاری اعلام کردند. آنان هدف انال را پروبال دادن به تاریخ‌نگاری اجتماعی و اقتصادی دانستند که در آن زمان پهنه‌ی جدیدی در پژوهش‌های تاریخی بود. گردانندگان نشریه اعلام کردند که باید مرزبندی‌های سنتی میان دانش‌های اجتماعی را درهم شکست و راه را بر گفت‌وگو و دادوستد فکری میان کارشناسان رشته‌های گوناگون هموار ساخت. افزون بر این، دو سردبیر انال تقسیم‌بندی‌های درونی مطالعات تاریخی را براساس دوره‌بندی‌های تاریخی و گاه‌شماری رویدادها کهنه و ناکارآمد دانستند و گفتند باید چفت و بست‌های تازه‌ای برای پیوند دادن حال و گذشته یافت.

بدین ترتیب، نشریه‌ی انال نه فقط می‌خواست سه بتی را که سیمیان نام برده بود درهم شکند، بلکه سر آن داشت تا طرحی نو در نگاه به گذشته و نگارش تاریخ دراندازد. لوسین فور و مارک بلوک بر آن بودند که به جای بررسی رویدادهای مجزا و پراکنده چون جنگ‌ها، انقلاب‌ها، و سرنوشت دودمان‌های اشرافی و خاندان‌های سلطنتی باید فرایندهای درازآهنگ تاریخی را مدنظر داشت و به جای توجه به زندگی سیاسی و کردوکار مردان بزرگ باید فعالیت اقتصادی، سازمان اجتماعی و روان‌شناسی جمعی مردمان را کاوید و بدین منظور باید تاریخ را به دیگر پهنه‌های شناخت انسانی از جامعه‌شناسی و اقتصاد گرفته تا جغرافیا، روان‌شناسی و انسان‌شناسی نزدیک ساخت. به سخن دیگر، باید تاریخ را از آفت «تاریخ‌زدگی» نجات داد.^۲ جامعه‌شناسی نوپای امیل دورکیم که مدعی بود با غوررسی در پدیده‌های اجتماعی می‌توان قوانین حاکم بر آن‌ها را در

شبکه‌ی تودرتوی بافت جامعه دریافت، یکی از پشتوانه‌های نظری رهیافت بنیادگذاران نشریه‌ی انال بود. مخالفان این رهیافت می‌گفتند با کاربست این روش، تاریخ همچون پهنه‌ای خودسامان از بین می‌رود و در بهترین حالت به نوعی جامعه‌شناسی تاریخی تبدیل می‌شود. خرده‌گیران بر آن بودند که قوانین عام نمی‌توانند ویژگی‌های خاص هر جامعه و تجربه‌ی زیست اعضای آن را توضیح دهند. لوسین فُور و مارک بلوک به این نکته‌سنجی‌ها به دو شیوه‌ی متفاوت پاسخ دادند. از همین رو، در نوشته‌های بنیادگذاران نشریه‌ی انال دو گرایش متمایز پدید آمد: گرایش مبتنی بر روان‌شناسی (تحلیل ذهنیت فردی یا نوعی «روان‌شناسی تاریخی») در آثار لوسین فُور، و گرایش مبتنی بر جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی تاریخی (تحلیل ذهنیت جمعی) در پژوهش‌های مارک بلوک.^۳

بنیادگذاران انال نه فقط در رهیافت‌های نظری، بلکه در خلق و خوی شخصی و کرد و کار اجتماعی‌شان نیز باهم تفاوت داشتند. لوسین فُور در ۱۹۳۸ در گرماگرم بحث تندی که بین او و مارک بلوک بر سر شیوه‌ی کار و اداره‌ی نشریه درگرفته بود، به وی نوشت: «به رغم خویشاوندی‌های ژرف، اندیشه‌های مشترک فراوان، [و] خواست‌های مشابه، واکنش ما در برابر رویدادهای زندگی از بیخ و بن با یکدیگر تفاوت دارد» (CBF, 3: 32). فُور خون‌گرم و پرجوش و خروش بود. او بیش از آن‌که در بند بحث‌های نظری و روش‌شناختی باشد، رهیافت‌های نوآورانه‌ی خود را از خلال مقاله‌های کوتاه و کتاب‌گذاری‌های انتقادی تند و تیز بیان کرد.^۴ فُور با زبانی گزنده همکاران و استادان خود را به باد انتقاد می‌گرفت و همانند ژول میشله (۱۷۹۸-۱۸۷۴)، تاریخ‌نگاری که او را سخت می‌ستود، به نوعی درک شهودی در نگارش تاریخ بیش از سخت‌گیری در ارزیابی «اسناد و مدارک» ارج می‌نهاد. بلوک به خون‌گرمی فُور نبود، ذهنی محتاط و منضبط داشت و در بحث‌های مربوط به روش‌شناسی تاریخ چیره‌دست بود.

بی‌سبب نبود که فوراً او را تاریخ‌نگاری دانشورتر از خود می‌خواند. بلوک نیز چون فوراً به میثله دلبستگی داشت اما بر خلاف فوراً، به رهیافت امیل دورکیم نیز ارجح می‌نهاد. بلوک، به رغم ارزیابی سنجشگرانه‌ی آثار استادانی چون سنیوبوس، بر آن بود که باریک‌بینی‌های این تاریخ‌نگاران و تأکید آنان بر اهمیت سنجش اسناد یکسره باطل نیست و نباید با چرخش قلمی بر تلاش‌های آن‌ها خط بطلان کشید (ibid, 3: 26).

اس‌واساس سنجشگری‌های فوراً را بر تاریخ‌نگاری آن روزگار در مقاله‌ای می‌یابیم که او درباره‌ی کتاب سه‌جلدی تاریخ روسیه از آغاز تا ۱۹۱۸ نوشت. این کتاب مجموعه‌ای از پژوهش‌های تاریخ‌نگاران مهاجر روس، از جمله برجسته‌ترین آن‌ها یعنی پاول میلیوکوف^۵، بود که با پیش‌گفتاری از شارل سنیوبوس در سال ۱۹۳۲ در پاریس انتشار یافت. نخستین ایراد فوراً بر این کتاب ناهماهنگی ساختار آن، یعنی اختصاص دویست صفحه از کتاب به بررسی ده قرن از تاریخ روسیه (سده‌ی هفتم تا هفدهم میلادی)، و اختصاص بیش از هزار و صد صفحه‌ی آن به سده‌های هجدهم تا بیستم است. سنیوبوس خود در پیش‌گفتار کتاب در توجیه این ناهماهنگی گفته بود در این ده سده رویدادهای چشمگیری در روسیه رخ نداده و کمبود منابع نیز سبب شده که نتوان بیش از این به شرح رویدادها پرداخت. فوراً با تمسخر می‌گوید فروکاستن تاریخ به «رویداد» نتیجه‌ای بهتر از این نمی‌تواند داشته باشد، گویی تاریخ فقط داستان کردوکار «بزرگان» است و نه غوررسی در زندگی پرفراز و نشیب مردمی که در این ده سده در روسیه می‌زیسته‌اند. بهانه‌ی «کمبود منابع» نیز پیامد رهیافتی است که «منبع» را فقط اسناد و مدارک کتبی می‌داند حال آن‌که افزارهای زیست و تولید، سکه‌ها، شمایل‌ها، نقاشی‌ها و تندیس‌ها، روایت‌های شفاهی، و فرهنگ عوام همه و همه منابعی هستند که تاریخ‌نگار باید با بررسی آن‌ها به جای شرح «رویدادها» به پرسشگری درباره‌ی زیست

جامعه‌ای معین در درازمدت بپردازد. تاریخ درس‌نامه‌ای که تاریخ را به تابلویی از رویدادهای سیاسی فرومی‌کاهد آماج انتقادهای تندوتیز فُور بود. به گفته‌ی وی، تاریخ‌نگار در این شیوه‌ی نگارش، رویدادها را در کشورهای قفسه مرتب می‌کند. کشوی بالای سمت راست سیاست داخلی، کشوی بالای سمت چپ سیاست خارجی، کشوی دوم سمت راست جمعیت و تحولات و جابه‌جایی‌های آن، کشوی دوم سمت چپ سازمان اجتماعی. گویی این پهنه‌های زندگی انسانی بدون پیوند با یکدیگر فهم‌پذیرند (Febvre, 1992: 70-73). به عقیده‌ی فُور، وا گذاشتن نگارش فصل پایانی کتاب درباره‌ی انقلاب اکتبر و پس از آن به میلیوکوف، تاریخ‌نگار و سیاستمدارِ دشمن سرسخت بلشویک‌ها، نیز گزینش درستی نبوده است، زیرا در نگارش تاریخ همان‌طور که نباید قلم را در کف دوست نهاد، سپردن آن به دست دشمنِ خشمگین و ستیزه‌جو نیز روا نیست (ibid: 74).

لوسین فُور در نوشته‌های خود از توجه تاریخ‌نگاران به فرد و زندگی‌نامه‌نویسی به شدت انتقاد کرده است، اما بخش مهمی از نوشته‌های خود او زندگی‌نامه‌هایی است که درباره‌ی لوتر، رابله و مارگریت دو ناوار (۱۴۹۲-۱۵۴۹)، خواهر فرانسوای اول، پادشاه فرانسه، نوشته است. البته فُور در این آثار بر خلاف زندگی‌نامه‌نویسان پیشین که فرد و کردوکارهایش را پدیده‌ای خودسامان می‌انگاشتند، کوشیده است زندگی و ذهنیت این شخصیت‌ها را در رابطه با زمانه‌شان دریابد. او در پیش‌گفتار چاپ نخست کتاب خود درباره‌ی لوتر (۱۹۲۸) به خواننده هشدار می‌دهد که هدف این کتاب روایت داستان زندگی لوتر و داوری درباره‌ی او نیست، بلکه تلاش برای فهم رابطه‌ی پیچیده‌ای است که میان فرد و جمع و ابتکار فردی و ضرورت اجتماعی وجود دارد (Febvre, 1968: 8). این رساله‌ی فُور نیز همانند اغلب نوشته‌های او سرشت جدلی دارد و به بازبینی انتقادی رهیافت فریدریش هاینریش دنیفله (۱۸۴۴-۱۹۰۵)، تاریخ‌نگار و کشیش

کاتولیک (از فرقه‌ی دومینیکن‌ها)، می‌پردازد که جنبش دین‌پیرایی (اصلاح دین / پروتستانیسم) را ناشی از ضعف عاطفی لوثر می‌پنداشت (ibid: 26-34). فور چنین توضیحی را ساده‌اندیشانه می‌دانست و گفت دنیفله با بزرگ‌نمایی و سوسه‌های جنسی لوثر داستانی خیالی نوشته است. او در عوض بر آن بود که اندیشه‌های دینی و فلسفی را باید در رابطه با تناقض‌های اجتماعی و حال و هوای فکری و عاطفی جامعه توضیح داد. فهم این رابطه، به گمان او، مسئله‌ی بنیادی تاریخ است. به نظر فور، ذهنیت هر دوران که در شیوه‌های اندیشیدن، احساس کردن و حتا عشق ورزیدن مردم آن دوران بازتاب می‌یابد، یکتا و ویژه‌ی همان دوران است و امکان انتقال آن به زمان‌های دیگر وجود ندارد. فور این سخن سنیوبوس که ورسن ژتوریکس^۶ را «قهرمان ملی» خوانده بود، بی‌معنی می‌دانست و می‌گفت مگر در زمان جنگ رومی‌ها با قبایل گُل در سرزمین گُل‌ها (فرانسه‌ی امروز) «ملتی» وجود داشته است؟ (Febvre, 1992: 89). به گفته‌ی او، بزرگ‌ترین خطای تاریخ‌نگاران افتادن به دام پدیده‌ی آناکرونیسم یا تلاش برای بازسازی و فهم رویدادهای تاریخی خارج از چارچوب زمانی و مکانی آن‌هاست. روشن‌ترین نقد این رهیافت را در کتاب لوسین فور با عنوان مسئله‌ی بی‌اعتقادی در سده‌ی شانزدهم: دین رابله (۱۹۴۲) می‌یابیم. این کتاب پاسخی به نوشته‌های ابل لوفران (۱۸۶۳-۱۹۵۲)، استاد تاریخ ادبیات فرانسه در کولژ دو فرانس، بود که در بررسی‌های خود (مطالعاتی درباره‌ی گارگانتوا ۱۹۱۲ و درباره‌ی پانتاگروئل ۱۹۲۲) رابله را نویسنده‌ای خدانشناس، آزاداندیش و خردگرا دانسته بود. به گفته‌ی فور، خدانشناسی برای انسان سده‌ی شانزدهم بی‌معنا بوده است زیرا تا پیش از سده‌ی هجدهم «دین چون هوایی بود» که مردم تنفس می‌کردند. فور در بررسی خود که البته امروزه برخی پژوهشگران درباره‌ی جزئیات آن با او اختلاف نظر دارند، نشان می‌دهد که لوفران واژگان سده‌ی شانزدهم را نه در

معنای آن روزگار بلکه با چشمان انسان امروزی خوانده و بر این مبنا رابله را خدانشناس دانسته است. شواهدی که لوفران برای اثبات خدانشناسی رابله پیش می‌نهد همگی برگرفته از اتهامات دشمنان سرسخت رابله‌اند. مثلاً در ۱۵۳۶-۱۵۳۷، گروهی از شاعران مخالف رابله او را از پیروان فرقه‌های شیطان‌پرست و بی‌اعتقاد به خدا دانستند. هفت سال بعد، ژان کالون و گروهی از الاهیات‌شناسان سوربن نیز رابله را خدانشناس خواندند. به گفته‌ی فُور، در سده‌ی شانزدهم هرگونه انحراف از دین رسمی خدانشناسی تلقی می‌شد و بر پایه‌ی این اتهامات نمی‌توان رابله را خدانشناس دانست. فُور درباره‌ی باورهای دینی رابله می‌گوید او دوازده سال پیرو فرقه‌ی فرانسیسکن‌ها بود و به وجود ذات باری تعالی و تجلی سه‌گانه‌ی آن (پدر، پسر و روح‌القدس) باور داشت اما سرسپرده‌ی کلیسای کاتولیک رُم نبود. رابله دین را امری درونی و معنوی می‌دانست و در آثار خود کیش مقدسان و خرافه‌پرستی را به سخره می‌گرفت. به گفته‌ی فُور، باورهای دینی رابله را فقط با رجوع به فلسفه‌ی مسیح اراسموس می‌توان فهمید که بر پایه‌ی بازخوانی عهد جدید، تأکید بر نقش پسر در تثلیث، کم بها دادن به گناه اولیه و اعتماد به طبیعت بشر بنا شده است. فُور در بخش سوم بررسی خود نشان می‌دهد که اصولاً در سده‌ی شانزدهم بی‌اعتقادی به خدا امکان‌پذیر نبوده است. به نظر او در این دوران دین همه‌ی جنبه‌های زندگی روزمره‌ی آدمیان را از لحظه‌ی تولد تا دم مرگ سامان می‌داده است. انسان سده‌ی شانزدهم فاقد افزارهای ذهنی لازم برای بیان بی‌اعتقادی به خدا بود. جنبش نوزایی با زنده کردن الگوهای فکری یونانی-رومی، با اختراع چاپ، با اکتشافات جغرافیایی و با پیشرفت‌های علمی در پهنه‌هایی چون اخترشناسی، فیزیک و ریاضیات ضربه‌ای کاری به باورهای دیرینه و گران‌جان زد، اما فقط در سده‌ی هفدهم و با انتشار کتاب گفتار در روش دکارت، تدوین دستور زبان جدید توسط محفل

پورروپال^۷، و اختراع عدسی بود که خردباوری متکی بر دانش تجربی شکل گرفت. سده‌ی شانزدهم، به گفته‌ی فُور، در همه چیز «ذات باری تعالی» را می‌دید و بنابراین خدانشناسی در آن تصورناپذیر بود.

در برابر این رهیافت مبتنی بر فرد و رابطه‌ی ذهنیت او با روزگارش، تمام توجه مارک بلوک متوجه ساختارهای اجتماعی و به‌ویژه بررسی تطبیقی آن‌ها در گذر زمان بود. بلوک بر آن بود که به جای تفسیر و تأویل گذشته‌ای که دور از دسترس ماست باید از مشاهده و مقایسه سود جست. در این روش، تاریخ‌نگار با بررسی و مقایسه‌ی جامعه‌های مختلف می‌کوشد رابطه‌ای بین یک عامل مشخص و یک پدیده و یا ساختار اجتماعی بیابد. برای مثال، مارک بلوک در کتاب جامعه‌ی فتودال نشان می‌دهد که فتودالیت در مناطقی از اروپا پدید آمد که در آن‌جا پیوند خانوادگی به سبب نظام فرزندی دوسویه (double filiation) سست شده بود. برعکس، در مناطقی که نظام فرزندی یک‌سویه و پدری (filiation agnatique) حاکم بود، فتودالیت رشد نکرد. به گفته‌ی بلوک، در سرزمین‌های ژرمن در کنار دریای شمال و مناطق سِلت در جزایر بریتانیا که نظام خویشاوندی مبتنی بر نسب پدری وجود داشته، «کم‌ترین نشانه‌ای از واسال‌گری، فیف و مانور وجود نداشته است. پیوند خویشاوندی، عنصر اصلی و ضروری جامعه‌ی فتودالی بوده است» (بلوک، ۱۳۶۳، ۱: ۲۵۳). این رهیافت بلوک ملهم از جامعه‌شناسی دورکیم است که در جست‌وجوی یافتن روابط علی بین پدیده‌های اجتماعی همانند پدیده‌های طبیعی بود.

بدین ترتیب، بلوک به جای تلاش برای فهم ذهنیت فردی این یا آن شخصیت تاریخی، در پی درک بازنمایی‌های (représentations) جمعی و ناخودآگاه جامعه بود. این روش بعدها دست‌مایه‌ی پژوهش‌های ساختارگرایان، به‌ویژه کلود لوی-استروس، شد. از آن‌جا که پهنه‌ی اصلی پژوهش‌های بلوک تاریخ اجتماعی و فرهنگی سده‌های میانه بود، بررسی اعتقادات

غیرعقلانی و خرافه‌پرستی جایگاه ویژه‌ای در نوشته‌های او دارد. روشن‌ترین نمونه‌ی این نوشته‌ها کتاب شاهان معجزه‌گر: بررسی خصلت فراطبیعی منسوب به قدرت شاهانه، به‌ویژه در فرانسه و انگلستان (۱۹۲۴) است. بلوک در نگارش این کتاب از تحلیل‌های جیمز فریزر (۱۸۵۹-۱۹۴۱)، در کتاب شاخی زرین و نیز نوشته‌های لوسین لوی-برول (۱۸۵۷-۱۹۳۹)، درباره‌ی ذهنیت ابتدایی و تفاوت‌های آن با ذهنیت مدرن، بسیار بهره برده است. او در این اثر می‌کوشد خاستگاه و فرازونشیب‌های یکی از باورهای خرافی رایج را در فرانسه و انگلستان سده‌های میانه دریابد. عوام معتقد بودند که تماس دست پادشاه با گردن بیمار مبتلا به خنازیر (سل غدد لنفاوی گردن که در اصل بیماری خوک است) شفابخش و معجزه‌آفرین است. این باور در یک دوره‌ی تاریخی طولانی، از سده‌ی یازدهم تا سده‌ی هجدهم میلادی، در فرانسه و انگلستان رواج داشت. البته امروزه برخی از کارشناسان تاریخ سده‌های میانه با تقویم پیشنهادی مارک بلوک هم‌داستان نیستند و سده‌ی سیزدهم میلادی را سرآغاز واقعی این اعتقاد می‌دانند. بلوک در دو فصل نخست کتاب خود نشان می‌دهد که اعتقاد به جهان قدسی همواره با باور به معجزه همراه بوده است و از آن‌جا که در سده‌های میانه پادشاهان را قدسی‌تبار می‌انگاشتند، گمان می‌رفت که صاحب کرامات و معجزه نیز هستند. بلوک همچنین پیش‌زمینه‌ی سیاسی این باور را در اوضاع سیاسی فرانسه و به‌ویژه نیاز به مشروعیت بخشیدن به خاندان کاپه می‌داند که پس از کارولنژی‌ها (۹۸۷ میلادی) به قدرت رسید. بلوک در کتاب پانصدصفحه‌ای خود فرازونشیب این اعتقاد، ترکیب جغرافیایی و اجتماعی زائرانی که برای شفا گرفتن به نزد پادشاه می‌رفتند، و تحول ضرباهنگ اجرای مراسم را در دوره‌های گوناگون بررسی کرده است. او در بخش پایانی کتاب با بررسی نقادانه‌ی این باور می‌گوید «آنچه ایمان به معجزه را پدید آورد، این عقیده بود که باید معجزه‌ای وجود داشته

باشد». به گمان بلوک، نوعی «خام‌اندیشی جمعی» سرچشمه‌ی این اعتقاد بوده است زیرا مردم روزگاران گذشته سخت‌گیری امروزیان را نداشتند. از آن‌جا که عفونت‌های خنازیر به تناوب روی می‌دهد اگر نشانه‌های بیماری به طور تصادفی در یکی از بیمارانی که پادشاه او را «مسح» کرده بود، دیده نمی‌شد، مردمان این را پیامد معجزه‌ی دست شفابخش پادشاه می‌پنداشتند. مارک بلوک با پشتکار فراوان دانش ژرفی در زمینه‌ی تاریخ روستایی فرانسه و اروپا کسب کرده بود و شیوه‌های تقسیم زمین، آیش‌بندی، روش‌های گوناگون شخم‌زنی و خرمن جمع کردن، و دیگر جزئیات زندگی روستایی را به دقت می‌شناخت. شناخت او از زندگی روستایی فقط کتابی نبود بلکه از راه مشاهدات دست‌اول و میدانی به دست آمده بود. توجه به ذهنیت در کتاب جامعه‌ی فتودال^۱ بلوک نیز دیده می‌شود. راست است که بن‌مایه‌ی کتاب واکاوی ساختارهای اجتماعی و سیاسی اروپای سده‌های میانه است، اما بررسی حال و هوای ذهنی دوره‌ی فتودال جایگاه ویژه‌ای در آن دارد. به گمان بلوک، ویژگی ذهنیت این دوران حس گذرا بودن جهان و بی‌اعتباری کار آن است که خود ناشی از ناپایداری هستی آدمیان در نتیجه‌ی بیماری‌های همه‌گیر، فاجعه‌های طبیعی و خشونت‌های روزمره بوده است. کتاب دوجلدی بلوک انباشته از بحث‌های فرعی درباره‌ی نام مکان‌ها، نظام ترابری در سده‌های میانه، نقش «حافظه‌ی جمعی» در سامان جامعه و نگاه به گذشته است. لوسین فُور در بررسی سنجشگرانه‌ی این کتاب بی‌توجهی بلوک به فرد و نادیده انگاشتن تاریخ دینی و هنری جامعه‌ی فتودال را از کاستی‌های اصلی آن خواند. تفاوت رهیافت تاریخی فُور و بلوک درست همین مسئله است. در حالی که همه‌ی توجه فُور به انسان-فرد بود، بلوک ساختارهای اجتماعی را مدنظر داشت و از همین‌رو، تاریخ‌نگاری او با جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی درهم آمیخته است.

انتشار نامه‌های فُور و بلوک پرتو تازه‌ای به رابطه‌ی این دو دانشور با یکدیگر و با زمانه‌شان انداخته است. از خلال این نامه‌ها امروز می‌دانیم که آن دو در بسیاری زمینه‌ها از نحوه‌ی اداره‌ی مجله گرفته تا تحلیل رویدادهای تاریخی و حتا مسائل سیاسی روز با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند.

سرگذشت پرتلاطم نامه‌های دو دانشور

برخلاف گمان رایج، لوسین فُور و مارک بلوک در زمان به راه‌اندازی انال، چهره‌های گمنامی نبودند. فُور استاد تاریخ مدرن و سرپرست انستیتوی تاریخ مدرن دانشگاه استراسبورگ و بلوک استاد تاریخ سده‌های میانه و سرپرست انستیتوی تاریخ سده‌های میانه در همان دانشگاه بود. به رغم نزدیکی دفتر کار آن دو در دانشگاه و محل زیست‌شان در استراسبورگ و دوستی چندساله‌ی آن‌ها با یکدیگر، از هنگامی که طرح انتشار نشریه پس از چند تلاش ناکام جدی شد، فُور و بلوک تصمیم گرفتند درباره‌ی مسائل مربوط به نشریه از طریق نامه‌نگاری تبادل نظر کنند. صرف‌نظر از بیزاری هر دو از تماس تلفنی، شاید بتوان گفت که این تصمیم بدان جهت گرفته شد تا ردپایی از نقش و سهم هریک در اداره‌ی انال باقی بماند. گذشته از این، نامه‌نگاری هم فاصله‌ای بین آن دو و هم با نشریه پدید می‌آورد و جنبه‌ی رسمی‌تری به کار آن دو می‌بخشید.

از تمام نامه‌هایی که مارک بلوک و لوسین فُور در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۳ به دیگر نوشتند، پانصدویک نامه باقی مانده است. این نامه‌ها برای فهم و درک چگونگی شکل‌گیری نشریه‌ی انال و نیز رهیافت‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی فُور و بلوک و هم‌روزگاران‌شان منبع ارزشمندی هستند. پس از مرگ فُور در سال ۱۹۵۶، فرنان برودل (۱۹۰۲-۱۹۸۵) که توانسته بود نامه‌های بلوک را گردآوری کند به نامه‌های فُور به بلوک نیز دست یافت. برودل پس از بررسی نامه‌ها به این نتیجه رسید که زمان انتشار